

## مقدمه‌ای بر تأثیر انگاره‌های اعتقادی در سیاست خارجی آمریکا

محمود خلف رضایی<sup>۱</sup>

**چکیده:** دین به مثابه یک عنصر در ساختار سیاست‌گذاری نظام‌های ایدئولوژیک تأثیرگذار است و می‌تواند به عنوان یک ورودی در سازوکار تصمیم‌گیری سیاست خارجی این کشورها احصاء شود. اما، حسب آنچه در اصول کلی حاکم بر مکاتب فلسفی و اجتماعی غرب عنوان می‌شود، این مفروض نمی‌تواند در نظام‌های سکولار غربی معنا پیدا کند. ایالات متحده که براساس قانون اساسی این کشور، نظامی سکولار به حساب می‌آید، از این قاعده مستثنی نیست. با این وجود، انگاره‌های اعتقادی در ادبیات سیاسی زمامداران آمریکایی به ویژه در سیاست خارجی این کشور بروز دارد. شاید این دو مفهوم متفاوت، نوعی تناقض را در نظام سیاسی آمریکا به ذهن متبادر سازد. اما با نگاهی عمیق‌تر و تاریخی به این کشور، این پدیده را می‌توان تاحدودی تبیین کرد. در گفتمان سیاسی تصمیم‌سازان آمریکایی در عرصه سیاست خارجی می‌توان سه فصل مشترک: رسالت، نمایندگی نیروهای الهی در مقابل نیروهای اهریمنی و برگزیدگی را احصاء نمود. این گفتمان سیاسی را می‌توان تا حدودی متأثر از انگاره‌های اعتقادی مسیحیان اونجلیکال محافظه کار و راست مسیحی دانست. این مقاله بر آن است تا با رویکردی تاریخی- اجتماعی حضور انگاره‌های اعتقادی که غالباً نوعی استنباط از دین مسیحیت هستند را در عرصه سیاست خارجی آمریکا تبیین کرده و به اثبات رساند. این فرهنگ اعتقادی، برخاسته از تاریخ تحولات اجتماعی است که به عنوان یک ورودی فرعی و نه یک اصل اساسی بر نظام سیاست‌گذاری سیاست خارجی ایالات متحده تأثیر گذاشته و نقش آفرینی می‌کند.

**واژگان کلیدی:** انگاره‌های اعتقادی، سیاست خارجی، آمریکا، مسیحیان اونجلیکال محافظه کار، رسالت جهانی، دین.

۱. آقای محمود خلف رضایی، کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

## مقدمه

آیا تحولات امروزی نظام بین‌الملل به لحاظ ماهوی متأثر از اعتقادات مذهبی هستند؟ اعتقادات و انگاره‌های مذهبی از دیرباز نقش فراگیری در تحولات مهم عرصه بین‌الملل داشته‌اند. هر گاه نوع بشر با شکست‌های بزرگی روبرو بوده یا شیرینی پیروزی‌هایی را به کام خود دیده یا هر گاه با خیل عظیمی از کشته شدن انسان‌ها در میادین جنگ روبرو می‌شده یا هر جا صلحی به میان آمده؛ انگاره‌های دینی به عاریت گرفته شده‌اند تا تبیین‌کننده و بعضاً توجیه‌گر سیاست‌گذاری‌های دولت‌ها شوند. نیاز به توضیح ندارد که مذهب در کشورهای دارای ایدئولوژی‌های دینی، قوه محرکه و نظام‌بخش سیاست خارجی آن‌ها است. بدین معنا که اصول سیاست خارجی این کشورها همواره تابعی مستقیم و یا غیرمستقیم از اعتقادات و باورهای دینی است. نمونه بارز درهم تنیدگی انگاره‌های دینی و سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران است. چنانچه مذهب، باورها و اصول منبعث از آن، از نظام سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران زوده شود، ماهیت جمهوری اسلامی دستخوش تغییر و دگرگونی خواهد شد. بنابراین، در چنین نظام‌هایی هم درک و تحلیل نظام روابط بین‌الملل و هم انتخاب و چینش گزینه‌های سیاست خارجی عمیقاً مبتنی بر اعتقادات مذهبی است. لذا درهم تنیدگی و امتزاجی منطقی و اجتناب‌ناپذیر بین منافع ملی و ایدئولوژی وجود دارد. اما این وضعیت در کشورهای به اصطلاح سکولار متفاوت و بسته به نظام‌های سیاسی مختلف، عموماً منافع ملی، قوه اصلی تحلیل روابط بین‌الملل و هسته اصلی هدایت دستگاه سیاست خارجی آن‌ها است. این بدین معنا نیست که کشورهای دارای ایدئولوژی، همواره منافع ملی خود را نادیده می‌گیرند و صرفاً براساس ایدئولوژی‌های خود رفتار می‌کنند. بلکه این امر بدان معنا است که ایدئولوژی سهم بسزایی حتی در تعریف و تبیین منافع ملی این کشورها بازی می‌کند و تا حدود زیادی منافع ملی ملهم از ایدئولوژی است. گذشته از این، اصول‌گرایی دینی در ایران دارای یک پشتوانه فلسفی است ولی به نظر می‌رسد که بنیادگرایی مسیحی در آمریکا فاقد چنین پشتوانه فلسفی و جهان‌شناختی باشد و تابعی از انگاره‌های موجود در تفسیر عبارات مندرج در تورات و انجیل و تا حدی نیز متأثر از تحولات اجتماعی و سیاسی است.

از جمله کشورهایی که رسماً تئوری جدایی دین از ساختارهای سیاسی را پذیرفته و گسترش آن را به دنیای مدرن در صدر سیاست‌های خود قرار داده، ایالات متحده است. در ایالات متحده، جدایی دین از ساختارهای سیاسی در سطوح فدرال توسط قوانین مدنی این کشور به رسمیت شناخته شده و دارای نوعی تضمین‌های قانونی

نیز هست، به طوری که اصلاحیه اول قانون اساسی ایالات متحده که در سال ۱۷۹۱ توسط کنگره آمریکا صورت گرفت، اشعار می‌دارد: «هر گونه قانون‌گذاری که در آن هر دین و مذهبی چه مورد حمایت و چه منع گردد، توسط مجالس قانون‌گذاری ایالات متحده ممنوع خواهد بود». دیوان عالی فدرال ایالات متحده در تفسیر این بند از اصلاحیه اول قانون اساسی، عنوان داشت: «جامعه مدنی در رابطه با دین باید بطور کامل بی‌طرف باشد» (لودتکه، ۱۳۸۴: ۳۸۴). دلیل غایی قانون‌گذاران آمریکایی از تصویب این اصلاحیه، اجتناب از هرگونه تقنینی بود که از نهادینه شدن دین به‌وسیله قانون یا منع آزادانه مراسم و مناسک مذهبی، جلوگیری به عمل آورد. لذا به خوبی می‌توان احصاء نمود که براساس قوانین فدرال این کشور، ایالات متحده کشوری است که در ساختارهای سیاسی و قانون‌گذاری خود، فضایی را برای بروز و حضور دین به جای نگذاشته است.

با این حال، ضروری است نوعی تفکیک را از حضور دین در صحنه رسمی سیاست و قانون‌گذاری در ایالات متحده و وجود باورهای دینی در جامعه آمریکا، قائل شویم. تفکر غالب از دورنمای جامعه ایالات متحده در افکار عمومی بسیاری از جهانپیان، بر این باور شکل گرفته که آمریکا جامعه‌ای فاقد باورهای مذهبی و گرایش‌های دینی است. سکان‌داری ایالات متحده در ترویج لیبرالیسم و ارزش‌های دموکراسی‌خواهی که بستر اجتناب‌ناپذیر آن گرایش‌های سکولاریستی جدایی دین از سیاست است و مضاف بر آن آمار و ارقام تکان‌دهنده خشونت و بزه‌کاری در نهادینه شدن چنین منظری مؤثر بوده است. با این وجود، نگاه ژرف به جامعه آمریکا در سطح دیدگاه‌ها و باورهای جامعه آمریکا و تاحدی زندگی فردی دولتمردان آمریکایی، برون‌دادهایی نسبتاً متفاوت از تفکر غالب ذکر شده را به‌دست می‌دهد. از همین‌روست که پیتر استینفلز<sup>۱</sup> نویسنده آمریکایی در حوزه دین بر این عقیده است که تلاش به منظور فهم ایالات متحده بدون توجه به نقشی که اعتقادات دینی در آن بازی می‌کنند به مثابه کوشش برای فهم آفریقای معاصر بدون امعان نظر به واقعیت‌های استعماری آن است (Clarck, 1984, 58). لذا در نگاهی عمیق‌تر می‌توان از پدیده‌های جاری و ساری در ایالات متحده به این مهم دست یافت که انگاره‌های دینی در سطح جامعه آمریکا وجود داشته و در تحولات اجتماعی ایالات متحده نقش‌آفرینی می‌کنند. اما در سطح ساختارهای سیاسی و قانون‌گذاری ایالات متحده ماهیت موضوع به کلی متفاوت است. قانون اساسی ایالات متحده نقش‌آفرینی انگاره‌های دینی در ساختارهای سیاسی را ممنوع ساخته است. ماده شش قانون اساسی

1. Peter Steinfels.

ایالات متحده صراحتاً اشعار می‌دارد که هیچ‌گونه آزمون مذهبی برای احراز صلاحیت افراد جهت اکتساب هر نوع مسئولیتی در ایالات متحده نیاز نیست. اما کماکان شاهد آن هستیم که انگاره‌های دینی به واسطه متأثر بودن از تحولات اجتماعی و تاریخ این کشور به صورت خفیفی هنوز هم در برخی از ایالات وجود دارند. جالب توجه است که اعتقاد به خدای یگانه و اعتقاد به انجیل به عنوان کتاب آسمانی پیش‌شرط اکتساب مسئولیت‌ها در معدودی از ایالات آمریکا است. برای مثال، در قانون اساسی ایالت کارولینای شمالی در بند دوم از بخش هشتم این قانون آمده است که افراد منکر خدا و منکر دین مسیحیت پروتستان نمی‌توانند به عنوان مقامات آن ایالت انتخاب یا منصوب شوند (North Carolina Constitution). همچنین در قانون اساسی ایالت کارولینای جنوبی آمده است که تمام رای دهندگان باید معتقد به دین مسیحیت (پروتستان) باشند، در غیر این صورت از شرکت در هر گونه انتخاباتی محروم خواهند بود (Roark, 2005: 276). در قانون اساسی ایالت آرکانزاس نیز وضعیت به همین شکل است. در بند اول از ماده ۱۹ قانون اساسی این ایالت تصریح شده است که هیچ فرد منکر خدا صلاحیت مناصب دولتی را نداشته و حتی به‌عنوان شاهد نیز نمی‌تواند در دادگاه‌های این ایالت ادای شهادت کند (Arkansas Constitution). مضاف بر این، آزادی برپایی اعمال و مناسک مذهبی، دین را به پدیده‌ای درخور توجه در آمریکا تبدیل کرده که بر بسیاری از مناسبات و حتی منافع فردی شهروندان آمریکایی تأثیر به‌سزایی دارد. جامعه آمریکا را باید برحسب اعتقادات خود، جامعه مذهبی دانست. پنجاه درصد مردم آمریکا به‌طور مرتب و بیست درصد به صورت نامرتب به کلیسا می‌روند و ۸۶ درصد آمریکاییان به خدا و معاد ایمان دارند.

نگاهی گذرا به تاریخ اولین مهاجرین به قاره آمریکا و شکل‌گیری دنیای جدیدی به نام ایالات متحده، برای درک واقعیت‌های تاریخی-دینی این کشور ضروری است. با نگاهی به تاریخ آمریکا می‌توان دریافت که ایده اولیه برخی از اولین مهاجرت‌ها به آمریکا متأثر از انگاره‌های مذهبی بوده است، از جمله مهاجرتی که در سال ۱۶۲۰ از انگلستان به آمریکا مهاجرت کردند. برخلاف کاشفان اسپانیایی قاره آمریکا که برای استعمار و بهره‌برداری اقتصادی به این قاره آمدند، برخی از انگلیسی‌ها به منظور سکنی گزیدن و فرار از یوغ کلیسا و پادشاه وقت انگلستان به این قاره مهاجرت کردند. در اوایل قرن هفدهم، شاهد مهاجرت دو گروه از انگلیسی‌ها به آمریکا هستیم. اولین مهاجرت در آوریل ۱۶۰۷ با عزیمت ۱۴۴ انگلیسی از جمله زنان و کودکان صورت می‌گیرد که در شهر جیمزتاون ایالت ویرجینیا مستقر می‌شوند. گروه دوم از مهاجران که از آن‌ها به نام

«پیوریتن‌ها» یاد می‌شود، پس از جدایی عقیدتی از کلیسای کاتولیک تحت لوای پادشاه وقت انگلیس یعنی جیمز اول، برای فرار از تعقیب قضایی کلیسا و متأثر از انگاره‌های اعتقادی خود در سال ۱۶۲۰ در منطقه کیپ کد<sup>۱</sup> ایالت ماسوچوست آمریکا سکنی گزیدند. مهاجرت‌های بعدی عمدتاً به منظور استعمار قاره جدید و بهره‌برداری‌های سرزمینی و اقتصادی صورت گرفته است. ده سال بعد و پس از عزیمت تعداد دیگری از پیوریتن‌ها به قاره جدید، جان وینتراپ به رهبری آن‌ها انتخاب شد. پیوریتن‌ها سعی کردند قوانین مذهبی خود را به شکل سخت‌گیرانه به اجرا درآورند. آن‌ها مدعی بودند که درصدد اصلاح کلیسای فاسد انگلستان هستند. ممنوعیت استفاده از مواد الکلی، اجرای رجم برای مرتکبین به جرم زنا، و دیگر مناسک و آداب مذهبی از جمله ویژگی‌های اصلی مهاجران انگلیسی ۱۶۲۰ به این قاره جدید بود. در قالب شکل‌گیری این جامعه بود که وینتراپ داعیه این را داشت که این جامعه باید به شهری بر فراز بلندی تبدیل شود، چرا که همه مردم دنیا به ما، فرهنگ و دین ما چشم دوخته‌اند (Roark, 2005: 105). لذا، به خوبی دیده می‌شود انگاره‌های مذهبی در مهاجرین اولیه به قاره جدید به ویژه مهاجرین سال ۱۶۲۰، به عنوان رکنی اساسی بوده که بر بسیاری از مناسبات و فعل و انفعالات بعدی آمریکا و آمریکاییان تاحدودی تأثیر داشته است.

بروز و حضور دین در جامعه ایالات متحده به علت تکثر فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف در طول تاریخ از انسجام اولیه خود خارج شد و بنیان‌گذاران اولیه به دلیل تشکیل این کشور از مهاجرین متعدد و متنوع به قائل شدن تکثر دینی در این کشور رسیدند. با این وجود، اعتقادات دینی به‌عنوان یکی از اصول تأثیرگذار در جامعه آمریکا باقی ماند. مثال‌های متعددی را از تأثیر انگاره‌های اعتقادی در جامعه آمریکا می‌توان بیان کرد. برای نمونه، در دوره رونق خرید و فروش زمین در نیمه قرن بیستم، مشخصه کار دلان زمین این بود که تبلیغ کنند در حومه‌ها و محلات شهرهای جدید نه تنها مدرسه بلکه تعداد قابل توجهی کلیسا وجود دارد. به‌طور کلی در آن زمان این تصور وجود داشت که محله و منطقه‌ای که در آن کلیسا به تعداد کافی وجود داشته باشد از ویژگی ثبات، آرامش، سرزندگی، روحیه شرافتمندانه و علاقه‌مندی به ایجاد روحیه‌ای سالم در جوانان برخوردار است (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

نمونه بارز دیگر حضور انگاره‌های دینی در سطح جامعه آمریکا که تاحدودی خود را به سطوح قانون گذاری ایالتی در آمریکا نیز رسانده است، قانون منع فروش و مصرف مواد الکلی است. از آن جا که هر یک از ایالات در وضع قوانین خود تاحدودی

اختیارات مستقلانه دارند، برخی از قوانین ایالتی آمریکا کماکان متأثر از باورهای دینی هستند. از این دسته، می‌توان قوانین مناطق خشک الکلی را نام برد. مناطق خشک الکلی<sup>۱</sup> به بخش، شهر و یا منطقه‌ای در آمریکا اطلاق می‌شود که دارای قوانین منع فروش و یا مصرف عمومی مشروبات الکلی بطور کامل و یا جزئی است. در مناطق «خشک»، فروش مشروبات الکلی ممنوع است، در صورتی که در مناطق «نیمه خشک» قوانین به‌طور جزئی موجودند. تقریباً ۱۰ درصد خاک ایالات متحده منطقه خشک محسوب می‌شود و ۱۸ میلیون نفر از جمعیت ایالات متحده در منطقه خشک زندگی می‌کنند (Hanson, 2008: 125). جنبش تلاش در جهت ممنوعیت مصرف مشروبات الکلی به جایی رسید که کنگره آمریکا در اصلاحیه هیجدهم قانون اساسی به سال ۱۹۱۹، حمل‌ونقل و فروش هر گونه مشروبات الکلی را در سرتاسر ایالات متحده ممنوع کرد. اما کمتر قانونی به اندازه قانون منع مشروبات الکلی<sup>۲</sup> به طرزی آشکار و وقاحت‌آمیز نقض گردید (شوئل، ۱۳۸۳: ۲۸۸). لذا در سال ۱۹۳۳ اصلاحیه‌ای به کنگره ایالات متحده ارائه شد که به موجب آن قوانین منع فروش الکل در سرتاسر کشور لغو گردید. اما این قانون فدرال<sup>۳</sup> باید توسط دستگاه‌های قانون‌گذاری ایالتی و شهرها نیز به تصویب می‌رسید. بسیاری از ایالات، همگام با اصلاحیه بیست و یکم اقدام به لغو قوانین منع فروش مشروبات الکلی نمودند. اما معدودی از این نواحی این قوانین را لغو نکرده و کماکان «خشک» باقی ماندند.

براساس توضیح فوق می‌توان به این مفهوم نزدیک شد که اگرچه ساختارهای سیاسی نظام ایالات متحده، نظامی ماهیتاً سکولار است؛ با این وجود، اعتقادات مذهبی و انگاره‌های دینی را در سطح جامعه و مردم ایالات متحده می‌توان دید و درک کرد. سؤال اصلی که به ذهن متبادر می‌شود این است که چرا در مقاطع مختلف تاریخ ایالات متحده دیده می‌شود که مقامات سیاسی در مناصب کلیدی این ساختار سکولار، برای تبیین و عملیاتی کردن برخی از سیاست‌گذاری‌های خارجی خود به آموزه‌های دینی متوسل می‌شوند؟ چه نوع رابطه منطقی را می‌توان برای فهم تنازع بین ساختار قانوناً سکولار ایالات متحده و وجود نوعی گفتمان مذهبی در سیاست خارجی این کشور به دست داد؟ آیا بهره‌گیری از ادبیات دینی توسط مقامات رسمی این کشور نوعی تنازل از قانون اساسی ایالات متحده و رویگردانی از تئوری‌های سکولاریزه شده فضای سیاسی

1. Dry County
2. Volstead Act

۳. این قانون به اصلاحیه بیست و یکم (۲۱) قانون اساسی ایالات متحده آمریکا مشهور است.

این کشور است و یا این که این پدیده متأثر از تحولات اجتماعی و فرهنگی نهفته در تاریخ ایالات متحده است؟ در این نوشتار سعی شده است تا به قدر بضاعت و با به خدمت گرفتن مؤلفه‌های تاریخی در ایالات متحده، پاسخ‌های این پرسش کلیدی کنکاش شود.

### انگاره‌های اعتقادی در ادبیات سیاست‌گذاران خارجی ایالات متحده

در اثنای مختلف تاریخ ایالات متحده شاهد آن هستیم که برخی از رؤسای جمهور آمریکا به فراخور وقایع مهم و سرنوشت‌ساز دوران خود، انگاره‌های اعتقادی را در تدوین و توجیه سیاست‌های خود در عرصه روابط بین‌الملل به کار گرفته‌اند. مقامات بلندپایه آمریکایی، این فرازها را هم برای شهروندان ایالات متحده در مقام تبیین سیاست‌های خود و هم به‌مثابه پیام‌هایی برای شناساندن آمریکا و سیاست‌های آن برای مردمان جهان مورد استفاده قرار داده‌اند. اظهارات ذیل نمونه‌هایی از وجود توسل به انگاره‌های مذهبی در فرآیند تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا از بدو تأسیس ایالات متحده در سال ۱۷۷۶ تا مقطع کنونی است. از آنجا که جامعه آمریکا را باید در چارچوب ویژه خود و براساس باورهای بومی این ساختار، جامعه‌ای نسبتاً دینی به حساب آورد، رؤسای جمهور آن از ادبیات دینی در اظهارات و بیانیه‌های خود بسیار سخن رانده‌اند. لذا، سعی شده نمونه‌هایی انتخاب شوند که در مقاطع سرنوشت‌سازی از تاریخ آمریکا وقوع یافته‌اند.

جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحده، از جمله رؤسای جمهور این کشور است که به تفکیک کامل کلیسا به عنوان سمبل نهاد دین از حکومت معتقد بود، اما همواره سعی داشت از پتانسیل و استعداد‌های در اختیار خود صرف نظر از علقه‌ها و تمایلات مذهبی و قومی بهره‌برداری کند. لذا کمتر دیده شده که وی در نطق‌های خود از ادبیات دینی استفاده کند. با این وجود، وی در تلاطم جنگ‌های استقلال ایالات متحده که فرماندهی نیروهای استقلال‌خواه از سیطره استعمار انگستان را برعهده داشت برای منسجم ساختن و انگیزه دادن به سربازان تحت فرماندهی خود از ادبیات دینی استفاده کرده است. جارید اسپارک از اساتید بنام دانشگاه هاروارد در کتاب مشهور خود تحت‌عنوان: «نوشته‌های جورج واشنگتن» نقل‌قول‌های مذهبی واشنگتن به سربازان خود را برشمرده است. وی به سربازان تحت فرمان خود دستور می‌داد تا تکالیف و اعمال مذهبی خود را به جا آورده و در مراسم مذهبی شرکت کنند. او همچنین از آن‌ها می‌خواست که در حین جنگ از خدا بخواهند که نعمت وصول به بهشت را به آن‌ها اعطا کند (Sparks, 1838: 491).

اندرو جکسون هفتمین رئیس جمهور ایالات متحده در یکی از سخنرانی‌های خود خطاب به مردم آمریکا عنوان می‌دارد که کتاب آسمانی انجیل همانند تخته سنگی است که جمهوری ایالات متحده بر روی آن استقرار یافته است. تئودور روزولت، رئیس جمهور دوران جنگ جهانی نیز در یکی از گردهمایی‌های سالانه دانشجویان در واشنگتن در اهمیت تکیه به تعلیم کتاب انجیل در زندگی روزمره عنوان می‌دارد که درک واقعی از انجیل از تحصیلات دانشگاهی ارزشمندتر است. برای سعادت ملت آمریکا الزامی است که زندگی شهروندان آمریکایی بر اساس اصول انجیل نهادینه شود. هیچ مرد تحصیلکرده یا بی‌سوادی نمی‌تواند غافل از انجیل و آموزه‌های دینی باشد.

ودرو ویلسون در سال ۱۹۱۹ با هدف حمایت و پشتیبانی از ایده تأسیس جامعه ملل وعده داد که ایالات متحده آمریکا، رهبری رستگار ساختن جهان را بر عهده خواهد گرفت. در جریان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۲ رئیس جمهور وقت ایالات متحده، روزولت، در پیامی به کنگره عنوان داشت: «ما در جبهه خود در تلاشیم تا نسبت به میراث قطعی خود راه درست را دنبال کنیم». ویلسون همچنین ادعا داشت که توسعه دموکراسی به تمام ملل جهان رسالتی است که خدا به ایالات متحده داده است (Judis, 2005: 5). همچنین هاری ترومن در ژانویه ۱۹۴۹ راجع به فعال‌گرایی جهانی و رهبری آمریکا عنوان می‌دارد: بعد از هر جنگی ما به‌طور جدی بر آن شدیم که از جنگ‌های آینده جلوگیری کنیم. به هر حال، ما آموخته‌ایم که باید حداکثر تلاش را اختصاص به تحقق آن بدهیم... این بار، ما مسئولیتی را به عهده گرفته ایم که اعتقاد داریم اراده خداوند متعال بر آن است که این جمهوری کبیر بعد از جنگ جهانی اول متقبل آن گردد (کگلی، ۱۳۸۲: ۶). در سال ۱۹۹۱ که اتحاد جماهیر شوروی دچار فروپاشی شد، خوشحالی برخی از مقامات دولت بوش پدر و همچنین مردم آمریکا، از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نه تنها به دلیل فروپاشی حریف شماره یک آمریکا بود، بلکه برخی از مقامات وابسته به فرقه راست مسیحی از بابت سقوط حکومتی که نماد دولت بی‌خدا بود، خوشحال بودند. از نقل‌قول‌های مشهور جیمی کارتر رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا این است که نمی‌توان بین عقاید دینی و خدمات عمومی تفکیکی قائل شد. من هرگز اختلافی بین خواست الهی و وظائف سیاسی ندیده‌ام. اگر شما از یکی از این دو سرپیچی کنید به مثابه این است که دیگری را نیز زیر پا گذاشته‌اید.

جورج بوش پسر را باید یکی از رؤسای جمهور آمریکا دانست که بیشترین بهره‌برداری را از انگاره‌های دینی در ادبیات سیاسی خود نه تنها در عرصه سیاست خارجی بلکه در عرصه سیاست داخلی آمریکا به کار برده است. بوش و حلقه پیرامونی



وی تاحدی در گفتمان دینی خود مبالغه کردند تا جایی که حتی ورود جورج بوش به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را براساس دلایل مذهبی دانستند. بوش در اظهارات خود عنوان می‌دارد که من فراخوان خود را از سوی خدا شنیدم، من معتقدم که خداوند می‌خواست من در انتخاب ریاست جمهوری شرکت کنم. جورج بوش پسر در انتخابات سال ۲۰۰۰ به پیروزی رسید و به کاخ سفید راه یافت، اما در انتخابات شاهد بودیم که وی نتوانست آرای عمومی رأی‌دهندگان آمریکایی را از آن خود کند و براساس قانون طلایی مربوط به سیستم کالج انتخاباتی<sup>۱</sup> که پیروز در یک ایالت تمام آرای الکتروال آن ایالت را از آن خود می‌کند،<sup>۲</sup> توانست سهم بیشتری را از کالج‌های انتخاباتی به دست آورد و به ریاست جمهوری برسد. در همین زمینه ویلیام جری بویکین<sup>۳</sup> از حامیان مذهبی بوش عنوان می‌دارد که خدا بوش را انتخاب کرد، چرا که اکثریت مردم آمریکا به وی رأی ندادند. خدا او را برای چنین زمان‌هایی (مقطع یازده سپتامبر) در کاخ سفید قرار داد (Waldman, 2004). بوش در یکی از سخنرانی‌های خود عنوان می‌دارد که تنها دلیل این که من در کاخ سفید و نه در میخانه هستم، اینست که من ایمان یافته‌ام، من خدا را یافته‌ام (Kaplan, 2005: 55). حتی پدر جورج بوش در اظهاراتی عنوان می‌دارد: چنانچه من در انتخابات سال ۱۹۹۲ پیروز می‌شدم، پسر بزرگ من نمی‌توانست رئیس‌جمهور آمریکا شود. من فکر می‌کنم که خدا در این زمینه به روشی کاملاً عجیب رفتار کرده است.

### فصول مشترک ادبیات دینی مقامات ایالات متحده

با تورقی در اظهارات و بیانات آغشته به آموزه‌های دینی مقامات عالی‌رتبه آمریکایی در حوزه سیاست خارجی، سه فصل مشترک در همه آن‌ها قابل احصاء و فهم است. این سه فصل مشترک را می‌توان در ادوار مختلف تاریخ آمریکا از بدو تأسیس تا عصر مدرن آمریکا مشاهده کرد. این سه فصل مشترک عبارتند از:

۱. ملت برگزیده: ایده مبنی بر این که ایالات متحده ملت برگزیده خداست. این مفهوم با تعابیر متفاوتی در ادبیات مقامات مختلف آمریکایی به کار گرفته شده است. ملت برگزیده از دیرباز و از زمان تشکیل ایالات متحده در سال ۱۷۷۶ میلادی به‌عنوان پارادایمی قطعی در عقاید زمامداران آمریکایی و همچنین نخبگان و مردم آمریکا جای گرفته است. آمریکایی‌ها خود را ملتی استثنایی که مأموریتی جهانی برعهده

---

1. Electoral Collage.  
2. The Winner takes all.  
3. William Jerry Boykin.

دارند، برمی‌شمرند. لذا در برخی از مقاطع تاریخ، سیاست خارجی ایالات متحده متأثر از این حس برگزیدگی یا خداگزیدگی تبیین و به اجرا در آمده است. ایالات متحده به خودی خود در نگاه راست مسیحی جایگاهی ویژه دارد. براساس عقاید اونجلیکال‌ها، ظهور و سقوط هر ملتی، براساس اراده الهی است. لذا اگر ملتی همچون ملت آمریکا قدرتمند و مورد ستایش دیگران است، اراده الهی و نگاه خاص باری تعالی به آن‌ها را می‌رساند (Berggrem, 2004: 28). ابراهام لینکلن، رئیس جمهور دوران جنگ‌های داخلی آمریکا و لغوکننده نهایی برده‌داری، از ایالات متحده به عنوان «آخرین و بهترین امید کره خاکی» نام برده و مادالین آلبرایت وزیر خارجه بیل کلینتون نیز با تعبیر «ملتی با مأموریت اجتناب‌ناپذیر<sup>۱</sup> برای هدایت سایر ملت‌ها» از آمریکا یاد کرده است. باور خداگزیدگی در ساختار سیاست‌گذاری خارجی آمریکایی‌ها در وجوه مختلفی خود را نشان می‌دهد. منطق برتری‌جویی در تئوری‌های روابط بین‌الملل اندیشمندان و مقامات آمریکایی از جمله آن‌ها است. برتری‌جویی یا استیلاطلبی همواره در ادبیات و نوع سیاست‌های آمریکا به چشم می‌خورد. سیاست خارجی ریگان مبتنی بر آمیزش دو منطق برتری‌جویی و لیبرالیسم بود و گسترش دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد را در سرلوحه سیاست‌های خود داشت. منطق برتری‌جویی در گفتار سیاست خارجی کابینه بیل کلینتون موج می‌زند. در عبارتی که اغلب تکرار می‌شود، ایالات متحده کشوری حیاتی عنوان می‌شود. ساندی برگر<sup>۲</sup>، مشاور امنیت ملی، اعلام نمود: «آمریکا به لحظه‌ای رسیده است که توان و ثروتش بی‌همتا است و این برتری مورد نظر، به اقدام و هدایت متناسب با آن نیاز دارد» (کالاهان، ۱۳۸۷: ۶۰). لذا به خوبی قابل درک است که جنس و ماهیت برتری‌جویی آمریکا نه تنها از ناحیه قدرت نظامی و اقتصادی سرچشمه می‌گیرد، بلکه باور به مفهوم برگزیدگی و بی‌همتایی نیز در آن مستتر می‌باشد.

**۲. رسالت جهانی:** دومین عامل، مفهومی است که ایالات متحده خود را حامل «رسالت»<sup>۳</sup> یا «فراخوان»<sup>۴</sup> برای انتقال، نجات و رهبری جهان می‌بیند. موضوع فیلیپین از جمله نمونه‌های سیاست خارجی آمریکا است که الگوهای بین‌الملل‌گرایی به خوبی در آن دیده می‌شود. براساس تئوری بین‌الملل‌گرایی و از دید مسیحیان راست‌گرای محافظه‌کار، انتقال ارزش‌های آمریکایی از جمله مسیحیت، رسالتی جهانی برای آمریکا

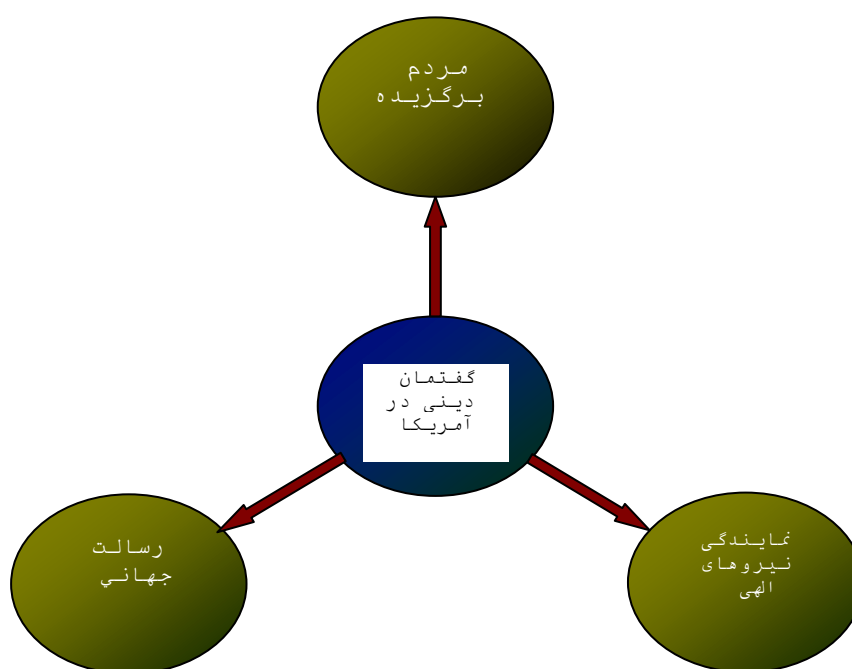
1. Indispensable Mission.

2. Sandy Berger.

1. Mission.

2. Calling.

تلقی می‌شود. ویلیام مک‌کینلی، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، حمله به فیلیپین را در دهه ۱۸۹۰ تحت‌عنوان ارتقاداتن و مسیحی کردن بومیان آنجا مطرح کرد. وی عنوان داشت: «آمریکا چیزهای لازم را به فیلیپین یاد خواهد داد و باعث پیشرفت و ترقی آن‌ها می‌شود و آن‌ها را به آئین مسیحیت در خواهد آورد، چرا که مسیح به خاطر آن‌ها نیز به صلیب کشیده شد» (هلال، ۱۳۸۳: ۲۷۷). همچنین در جریان جلسه استماعی در کنگره برای الحاق فیلیپین به آمریکا، سناتور آلبرت بوریدج عنوان می‌دارد: «خداوند مردم آمریکا را به عنوان ملت برگزیده انتخاب کرده تا در نهایت نجات جهان را رهبری کند». لذا ایده رسالت جهانی که منجر به تمایل سیاست خارجی آمریکا به سمت بین‌المللی‌گرایی و عدول از انزواگرایی است در اظهارات این سناتور آمریکایی قابل‌مشاهده است. همچنین، ریچارد نیکسون در گرماگرم رقابت‌های انتخاباتی خود در سال ۱۹۶۰ عنوان می‌دارد: «آمریکا در ۱۸۰ سال پیش صرفاً برای آزادی ملت خودش به وجود نیامد، بلکه برای انتشار آن به کل جهان به وجود آمده است». مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه بیل کلینتون، در تبیین سیاست خارجی آمریکا و در واکنش به ورود سخت‌افزاری آمریکا به بحران‌های بین‌المللی عنوان می‌دارد: «اقدام بهتر از بی‌عملی است... قدرت‌های بزرگ ملزم به مقابله با شر هستند و ... تاریخ و رسالت منحصر به فرد ایالات متحده به این کشور موقعیتی اخلاقی برای تقویت طرف خیر در هر منطقه در دسترس را داده است (کالاهان، ۱۳۸۷: ۶۰). در آوریل سال ۲۰۰۴ نیز جورج بوش پسر در یکی از نطق‌های خود بیان داشت: «به عنوان بزرگ‌ترین قدرت روی زمین، تعهد داریم تا به گسترش آزادی کمک کنیم و این همان چیزی است که ما به آن فراخوانده شده‌ایم». در اظهارات این مقامات آمریکایی به خوبی قابل درک است که صرف‌نظر از منافع سیاسی و اقتصادی حداکثری آمریکا در ورود به بحران‌های بین‌المللی، این جایگاه و رسالت منحصر به فرد آمریکا است که به این کشور اجازه می‌دهد اخلاقاً به مناقشات بین‌المللی برای انجام رسالت خود ورود کند. لذا تصمیم‌سازان آمریکایی رسالت خودساخته آمریکایی و موهبت‌های الهی خدادادی را به عنوان یک ورودی فرعی در نظام سیاست‌گذاری خارجی خود به کار می‌گیرند تا تصمیمات و گزینه‌های سیاست خارجی را با آن‌ها توجیه و تقویت کنند.



نمودار فصول مشترک در گفتمان اعتقادی رایج در سیاست ایالات متحده

۳. نمایندگی نیروهای الهی در مقابل نیروهای اهریمنی: محور سوم بر این مهم تأکید دارد که ایالات متحده همواره در جنگ‌ها و مقاطع مهم سیاست خارجی خود که معطوف به استفاده از نیروهای نظامی بوده، نماینده نیروهای الهی بوده و در جبهه حق قرار داشته و در مقابل او نیروهای اهریمنی قرار داشته‌اند که در جبهه باطل به مبارزه با خوبی‌ها اقدام می‌کرده‌اند. فرانکلین روزولت در خصوص منازعه با آلمان و ژاپن در جنگ جهانی دوم اظهار داشت: هرگز نمی‌توان صلحی موفقیت‌آمیز بین حق و باطل تصور نمود (Roosevelt, 1942). جورج بوش پسر نیز در می ۲۰۰۳، آمریکا را در منازعه با باطل و اهریمن می‌بیند و عنوان می‌دارد که آمریکا، باطل و اهریمن را با همان اسمش می‌خواند. در واقع، وجود خصم یا دیگری ناپسند همواره در تعریف هویت آمریکایی و توجیه بین‌الملل‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا مهم بوده است. در کتاب سرچشمه‌های درونی سیاست خارجی آمریکا این مسئله به نقل از ساموئل هانتینگتون<sup>۱</sup> به خوبی تبیین شده است. وی عنوان می‌دارد: آمریکاییان از آغاز، هویت خود را بر پایه

1. Samuel P. Huntington.

«دگری» ناپسند استوار کردند. رقیبان آمریکا همیشه مخالف آزادی تعریف شده‌اند. آمریکاییان در زمان استقلال نمی‌توانستند از دیدگاه فرهنگی، خود را از انگلیسی‌ها متمایز کنند؛ و از این‌رو این تمایز را در گستره سیاسی دنبال می‌کردند. به بریتانیا سیمای خودکامگی، آریستوکراسی، و سرکوبگری دادند و آمریکا را نماد مردم‌سالاری، برابری و جمهوری‌خواهی به شمار آوردند. آمریکا تا پایان سده نوزدهم خود را مخالف اروپا تعریف می‌کرد. اروپا نماد گذشته، واپس‌مانده، ناآزاده، نابرابر، دچار فئودالیسم، پادشاهی و امپریالیسم قلمداد می‌شد. برعکس آمریکا نماد آینده، پیشرو، آزاد، برابر و جمهوری به شمار آورده می‌شد. در سده بیستم، آمریکا به صحنه جهانی پا گذاشت و به شکلی روزافزون خود را نه به عنوان آنتی‌تز اروپا، بلکه رهبر تمدن اروپایی - آمریکایی و در رویارویی با چالشگران با آن تمدن، یعنی آلمان امپراتوری و سپس آلمان نازی، قلمداد کرد. آمریکا همچنین پس از جنگ جهانی دوم خود را رهبر جهان آزاد و مردم‌سالار در رویارویی با شوروی و کمونیسم جهانی نامید (ویتکوف، ۱۹۹۹: ۶۵).

سه شاخص یا فصل برشمرده که در نمودار بالا به تصویر کشیده شده است به‌مثابه چارچوبی اعتقادی و مفهومی، بسیاری از آمریکایی‌ها را بر آن داشته تا بدین باور باشند که نقش آمریکا توسط دولتمردان‌شان در جهان، صرف‌نظر از مکتب دینی به‌خصوصی که آن‌ها در زندگی شخصی برگزیده‌اند، به‌واسطه این چارچوب اعتقادی و مفهومی تعریف و تبیین شده است. تعبیر و واژگان بکارگیری شده در مقام تبیین دنیایی که آمریکا در تلاش برای خلق آن است و نیز نیروهای اخلاط‌گر و بازدارنده در مسیر آن، در طول تاریخ آمریکا هم تواتر داشته و هم دستخوش تغییر و تنوع بوده است. با این وجود، هسته مرکزی مفهومی که حول محور «ملت برگزیده» است، همواره قابل تشخیص بوده است. برای مثال، نسل اول آمریکایی‌ها خود را خالق آن چه می‌دیدند که توماس جفرسون، نویسنده اصلی اعلامیه استقلال ایالات متحده و سومین رئیس‌جمهور آمریکا، آن را «امپراطوری آزادی» در مقابل دنیای ظالمانه قدیم می‌خواند. دموکرات‌های طرفدار جکسون خواهان تأسیس تمدنی مسیحی بودند تا به زعم خویش وحشی‌گری‌های دنیای پیرامون خود را نابود سازند. نسل دوران تئودور روزولت چشم‌انداز گسترش تمدن انگلوساکسون‌ها در مقابل بربرها و مردم وحشی را در افق داشتند. ویلسون و دیگر جانشینانش در مقابل آلمان، به دنبال نظم جهانی و دموکراتیک بودند. براساس این مثال‌ها، به خوبی می‌توان چارچوب اساسی مبتنی بر ملت برگزیده که در تلاش برای انتقال جهان است را در نسل‌های مختلف آمریکا احصاء نمود. همان‌گونه که در بالا توصیف شد محورهای سه‌گانه برشمرده نقش ویژه‌ای در ادبیات اعتقادی مقامات آمریکایی داشته‌اند. نمایندگی نیروهای الهی در مقابل نیروهای

اهریمنی، که از جمله دلایل، توجیهات و فلسفه رفتاری فعال‌گرایی و بین‌المللی‌گرایی ایالات متحده برای ورود پر قدرت به عرصه بین‌الملل بوده و ورود سخت‌افزاری آمریکا در منازعات بین‌المللی را سامان بخشیده، ریشه در انگاره‌های اعتقادی دارد که به لحاظ تاریخی، مسیحیان پروتستان، راست مسیحی و به ویژه قسمی از این فرقه مذهبی اخیر یعنی مسیحیان اونجلیکال محافظه‌کار، مبدع آن بوده‌اند. راست مسیحی شامل گروه‌ها و افرادی است که پیروان کلیسای انجیلی هستند و اونجلیکال‌ها گروهی اخص از راست مسیحی به‌شمار می‌آیند که در حوزه رفتار و تعریف عملی از دین در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی باورهای خاص دارند. تعریف «خصم»، «دگر باطل» و یا آنچه به زعم آمریکاییان در ادبیات سیاسی‌شان از آن به عنوان دشمن یا حریف یاد می‌شود را می‌توان در افکار این فرقه مذهبی از مسیحیت پروتستان یافت. لذا ضروری است تا نیم‌نگاهی به عقاید این فرقه مذهبی تأثیرگذار بر مناسبات سیاسی و بین‌المللی ایالات متحده داشته باشیم.

#### مروری بر انگاره‌های اعتقادی مسیحیان اونجلیکال محافظه‌کار

اونجلیکالیسم<sup>۱</sup> در واقع جنبش مسیحیان فرقه پروتستان بود که در بریتانیا و در دهه سوم قرن هجدهم به وجود آمد (Babington, 2008: 21). این واژه که ریشه در ادبیات یونان دارد از ترجمه لغت یونانی «انجیل»<sup>۲</sup> یا «اخبار خوب»<sup>۳</sup> گرفته شده است. در واقع اونجلیکالی بودن به معنی اعتقاد به انجیل به عنوان پیام حضرت مسیح (ع) است. مارتین لوتر<sup>۴</sup> از این واژه برای تمایز پروتستان‌ها از کلیسای کاتولیک‌ها استفاده می‌کرده است (Livingstone, 2005: 583). در اواسط قرن هجدهم باورهای این فرقه از مسیحیت به آمریکای شمالی نیز انتقال یافت و طرفداران زیادی پیدا کرد. این فرقه از مسیحیت در ایالات متحده از قرن بیستم عمدتاً مترادف با بنیادگرایی<sup>۵</sup> بود. جورج مارسدن در کتاب معروف خود «اصلاح بنیادگرایی» عنوان می‌دارد تفاوت عملی بین یک بنیادگرا و یک پیرو اونجلیکال وجود ندارد و هر دو واژه قابل جایگزینی هستند (Marsden, 1995: 48). با این وجود، در حوزه رفتار، بنیادگرایان انزواطلب و اونجلیکال‌ها فعال‌گرا و طرفدار تئوری فعال‌گرایی بین‌المللی هستند. در سال ۱۹۴۲

1. Evangelicalism.
2. Gospel.
3. Good News.
4. Martin Luther.
5. Fundamentalism.

انجمنی تحت عنوان «انجمن ملی اونجلیکال‌ها» برای گسترش آرمان‌های این فرقه در ایالات متحده به وجود آمد، پایه‌گذاران واقعی این مکتب جاناتان ادواردز و جورج ویتفیلد در ایالات متحده محسوب می‌شوند (Noll, 2004: 58). در عصر کنونی، مسیحیان پروتستان محافظه‌کار را علی‌رغم وجود نحله‌های فکری متعدد، باید همان پیروان مکتب اونجلیکال به حساب آورد. پیروان کلیسای انجیلی در آمریکا که حدود یک چهارم جمعیت آمریکا یعنی ۷۰ میلیون نفر را شامل می‌شوند و تعدادشان رو به رشد می‌باشد مهم‌ترین خاستگاه نظری راست مسیحی است (جمشیدی، ۱۳۸۵: ۸۶). مسیحیان وابسته به گروه مذهبی اونجلیکال محافظه‌کار<sup>۱</sup> معتقدند که ایالات متحده کاملاً متعلق به آنهاست و حقوق بنیادین اجتماعی و سیاسی آمریکا باید تحت نفوذ و سیطره آن‌ها تبیین و تدوین شود. منظور از حقوق بنیادین سیاسی و اجتماعی، حق قانون‌گذاری در عرصه‌های مختلف و در نهایت حق تعیین سرنوشت کشور است. آن‌ها بر این باورند که مسیحیان واقعی فعالانه در نبرد با شیطان و اهریمن هستند. همچنین آن‌ها معتقدند که شیطان، بخش عظیمی از جهان هستی را در کنترل خود دارد.

محافظه‌کاران اونجلیکال در یک تقسیم‌بندی برگرفته از انگاره‌های اعتقادی خود، جهان را به دو دنیای کاملاً رو در روی هم: «ما» و «آنها» دسته‌بندی می‌کنند. دقیقاً بر همین اساس است که جورج بوش پسر در سخنرانی معروف خود و در تبیین تروریست‌های بین‌المللی و تقسیم‌بندی کشورها، عنوان می‌دارد کشورهای جهان یا با «ما» هستند یا بر «ما». این گروه از مسیحیان محافظه‌کار بخش اعظم جهان را «آنها» تعریف می‌کنند. در این میان «ما» ملتی تعریف می‌شود که به نمایندگی از نیروهای الهی در مبارزه با «آنها» یعنی نیروهای اهریمنی برای پیشبرد منویات و دستورات الهی در حال مبارزه‌اند. از همین روست که نومحافظه‌کاران رسالت تاریخی آمریکا را «سیطره خیر» و نابودی تمامی ویژگی‌های شر و بد می‌دانند. این مفاهیم در سخنرانی‌های جرج بوش بارها تکرار شده است و اصطلاح محور شرارت نیز از این آب‌سخور فکری ریشه می‌گیرد (حفظ‌آباد، ۱۳۸۸).

در زمان جان وینترپ،<sup>۲</sup> رسالت و مأموریت این گروه محافظه‌کار از مسیحیان، دعوت به دین مسیح با آموزه‌های مسیحیت پیوریتن بود. در طول قرن نوزدهم، این مأموریت تاحدی سکولاریزه شد و متمدن‌ساختن مردم جهان را در کنار دعوت به مسیحیت، در بر می‌گرفت. امروزه، این مأموریت متأثر از انگاره‌های دینی فوق، آمریکا را

1. Conservative Evangelical Christians.  
2. John Winthrop.

به عنوان «شهر بر فراز بلندی»<sup>۱</sup> مأموریت داده تا دموکراتیزه کردن ملت‌ها را برعهده بگیرد. این مأموریت همان گسترش روزافزون ارزش‌های دموکراسی و سرمایه‌داری آمریکایی است.

شاه‌بیت و بسترساز گسترش آرمان‌های دموکراسی‌خواهی جهانی، همان شناسایی و سرکوبگری نیروهای اهریمنی تعریف می‌شود و در طول تاریخ ایالات متحده، تبدیل به بخشی از هویت سیاسی و سیاست‌گذاری آمریکا در قرن اخیر شده است. مبارزه و سرکوب نیروهای شیطان‌ی، آن چیزی است که آمریکا به واسطه آن به خود اجازه می‌دهد به مثابه نیروهای امیدبخش و با بکارگیری تمام استعداد‌های نظامی خود به لشکرکشی به اقصی نقاط جهان بپردازد. نقش دشمن یا به عبارتی «آنها» در تواتر زمان؛ نابودی بومیان آمریکا، پایان بخشیدن به قدرت‌های امپریالیستی اروپایی، مغلوب ساختن آلمان نازی و هم‌پیمانانش، فروپاشیدن اتحاد جماهیر شوروی و اقرار آن در چارچوب نظریه کمونیست‌ستیزی و امروزه تروریسم است. تأسیس ایده «شهر بر فراز بلندی» یا «امید نورانی انسانیت» موجب می‌شود تا نه تنها هویت خودساخته آمریکایی را تشکیل دهد، بلکه با ممزوج ساختن آن با فرقه‌ای از دین مسیحیت آن را به دین جدید و با مأموریت جهانی تبیین و تعریف کند.

بر همین اساس، کشور کمونیست به عنوان مظهر کشوری بی‌خدا در دایره اقدامات و تحرکات اونجلیکال‌ها برای تأثیرگذاری بر سیاست خارجی ایالات متحده قابل درک است. انجمن ملی اونجلیکال‌ها<sup>۲</sup> در پیگیری‌های مصرانه خود در ادامه جنگ با ویتنام در سال ۱۹۶۶ قطعنامه‌ای مبنی بر مخالفت با هر اقدامی که امنیت ملت‌های غیرکمونیستی را تضعیف می‌کند، صادر می‌نمایند (Sider, 2005: 46). طرح محور شرارت از سوی جورج بوش و حمله تجاوزکارانه به عراق که همواره از سوی نومحافظه‌کاران اونجلیکال مورد حمایت و پشتیبانی قرار داشت، خود نمونه دیگری از نمایندگی آمریکا به عنوان نیروهای الهی در مقابل دول شرور مطرح است. فیلیپس کوین در این خصوص عنوان می‌دارد که دلیل نقش‌آفرینی و تأثیر بینش اونجلیکال‌ها بر فهم بوش از نقش آمریکا در جهان پس از یازده سپتامبر، همین پیوندی است که بوش بین آزادسازی عراق از نیروهای اهریمنی و اراده الهی برقرار می‌سازد (Phillips, 2006: 207).

1. City upon the Hill  
2. National Association of Evangelicals



مفهوم خداگزیدگی و رسالت جهانی آمریکا، طرفداران زیادی بین مسیحیان پروتستان و به ویژه اونجلیکال‌ها دارد. به لحاظ چارچوب مفهومی می‌توان گفت ساخت سیاسی نظام ایالات متحده براساس قانون اساسی این کشور ماهیتاً سکولار است. با این وجود، برخی گروه‌های اصالتاً سیاسی و نقش‌آفرین در سیاست خارجی آمریکا سعی داشته‌اند که بین انگاره‌های دینی و تدوین سیاست خارجی آمریکا پیوند ایجاد کنند. تأثیر بینش جهانی اونجلیکال‌ها به عنوان یک گروه مذهبی در افکار گروه سیاسی حاکم در دوران جورج بوش، یعنی نومحافظه‌کاران به خوبی هویدا است. در سال ۱۹۹۶، دو تن از نظریه‌پردازان نومحافظه‌کار و کلیدی دولت بوش، ویلیام کریستال<sup>۱</sup> و رابرت کگان<sup>۲</sup> در مجله *فارن افرز* مقاله‌ای به چاپ رساندند و در آن به منظور پیوند دادن منافع ملی آمریکا و اصول اخلاقی مطرح نمودند: «سیاست خارجی ایالات متحده باید بر پایه اصول اخلاقی و الهی روشن و بر مبنای این درک که اهداف اخلاقی و منافع بنیادین ملی همواره با هم سازگاری دارند، تبیین و طراحی شود» (Kagan, 1996, 27).

برخی از تحلیل‌گران آمریکایی، ذهنیت دینی را نیز از دیگر عوامل نفوذ ادبیات دینی در گفتمان سیاسی ایالات متحده احصاء می‌کنند. براساس باور این گرایش فکری، یکی از عواملی که آمریکایی‌ها به پیگیری اهداف خود می‌پردازند و موانع را از سر راه بر می‌دارند، ذهنیت دینی است. این ذهنیت دینی نیز بر گرفته از باورهای اعتقادی ریشه‌دار در مکتب پروتستان دین مسیحیت است. منازعه‌های جهانی، که به راحتی تفکیک بهشت و جهنم، خدا و شیطان و خوب و بد در آن قابل احصاء و نیروهای اهریمنی و الهی در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. بر مبنای این باور آخرالزمانی، این منازعه‌ها از طریق تغییر تدریجی و آرام اتفاق نخواهد افتاد و بلکه انتقال وضعیت به صورت یک تراژدی بزرگ و مصیبت‌بار صورت می‌گیرد. مغلوب‌ساختن انگلیس، ضمیمه‌کردن تگزاس به خاک آمریکا، انتقال بومیان آمریکا از موطن خود، یا غلبه بر هیتلر، بیرون‌راندن صدام از کویت نمونه‌هایی از گزینه‌های سیاسی رهبران آمریکا است که با استعانت و به عاریت‌گرفتن این اعتقادات دینی تحقق می‌یابند (Judis, 2005: 5).

### نمود رفتاری انگاره‌های اعتقادی در سیاست خارجی آمریکا

دوران ریاست جمهوری جورج بوش پسر برجستگی ویژه‌ای در حوزه نمود رفتاری و عینی از انگاره‌های دینی در تاریخ ایالات متحده دارد. محتمل‌ترین دلیل تأثیر

---

1. William Kiristol.  
2. Robert Kagan.

انگاره‌های دینی بر جورج بوش، حمایت و پشتیبانی‌های سیاسی گروه ذی‌نفع راست مسیحی در انتخابات ریاست جمهوری از وی بود. ۶۸ درصد پیروان مکتب اونجلیکال در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۰ به بوش رای دادند و ۴۰ درصد از کل آرای بوش در سال ۲۰۰۴ از ناحیه کسانی بود که خود را یا اونجلیکال می‌دانستند یا معتقد به بینش اونجلیکال‌ها بودند (Mead, 2005: 36). جورج بوش نیز بیش از دیگر رؤسای جمهوری ایالات متحده برای توجیه تصمیمات و اهداف سیاسی خود از انگاره‌های اعتقادی اونجلیکال‌ها بهره‌برداری کرد، چرا که خود بوش بر این ادعا بود که به کلیسای اونجلیکال‌ها پیوسته و از پیروان اونجلیکال‌ها است (Scott, 2006: 4). حلقه پیرامونی بوش را می‌توان نمودی تقریباً منحصر به فرد از بروز افکار راست مسیحی در سیاست و حکومت آمریکا دانست. مشخصه‌های اصلی انگاره‌های رفتاری دولتمردان بوش که بازتابی از انگاره‌های اعتقادی راست مسیحی است، عبارتند از: فعال‌گرایی بین‌المللی، یک‌جانبه‌گرایی در عرصه روابط بین‌الملل و تضاد با نهادهای بین‌المللی. حس برگزیدگی و خداگزیدگی در آرای دولتمردان بوش که در چارچوب تضاد با نهاد بین‌المللی سازمان ملل می‌گنجد، قابل احصاء است. نومحافظه‌کاران بر این باورند که معنا ندارد ایالات متحده با قرار دادن خود در چارچوب سازمان ملل و هم‌ردیف با دیگر کشورها در مورد مسائل مهم بین‌المللی تصمیم‌گیری کند. از همین رو، جای تعجب ندارد که جان بولتون، نامزد سال ۲۰۰۵ دولت بوش برای نمایندگی آمریکا در سازمان ملل، عنوان می‌دارد: «چنانچه ده طبقه از ساختمان سازمان ملل در نیویورک از دست برود، کوچک‌ترین تغییر و اتفاقی رخ نخواهد داد و جهان راه خود را ادامه خواهد داد». تنفر برگرفته از انگاره‌های دینی در تضاد با سازمان ملل به بهترین شکل در کتاب «جا مانده»<sup>۱</sup>، پرفروش‌ترین کتاب در مورد آخرالزمان، به تصویر کشیده شده است. این کتاب در قصه‌سرایی خود، ساختمان سازمان ملل را به عنوان سمبل ضد مسیح معرفی می‌کند که نیروهای الهی این قصه آن را تخریب و فرو می‌ریزند (Kougentakakis, 2007: 2-3).

رویکردهای یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا در زمان دولت جورج بوش عموماً از ناحیه نظریه‌پردازانی مطرح و پشتیبانی می‌شد که ریشه در راست مسیحی و بینش اونجلیکال‌ها داشتند. دکترین امنیت ملی بوش در سال ۲۰۰۲ یعنی یک سال پس از حملات یازده سپتامبر و تجاوز به کشور افغانستان انتشار یافت. از دیدگاه جان لوئیس گدیس،<sup>۲</sup> دکترین امنیت ملی ۲۰۰۲ بوش حاوی سه رکن اساسی بود که عبارتند از:

1. Left Behind.
2. John Lewis Gaddis.

هژمونی، یک‌جانبه‌گرایی و حملات پیش‌دستانه. صرف‌نظر از این‌که اصل یک‌جانبه‌گرایی بدون شک نمودی از منافع آمریکا در مقاطع مختلف تاریخی بوده است، اما از اعتقادات راسخ شخصیت‌های کلیدی و مؤثر در تعریف و گسترش ایدئولوژی نومحافظه‌کارانی است که مشرب فکری آن‌ها از راست مسیحی سرچشمه می‌گیرد. لئو استروس<sup>۱</sup> از جمله این شخصیت‌ها است. وی از چهره‌های کلیدی تبیین و پردازش منطق تصمیم‌گیری تجاوز به کشور عراق بود. وی به عنوان استاد دانشگاه شیکاگو مدرس دروس و دوره‌هایی بود که پل ولفوویتس، معاون وزارت دفاع دولت بوش، در آن‌ها شرکت می‌کرد. در حقیقت، بخشی از تیم جنگی دولت بوش تحت تأثیر این شخصیت غیررسانه‌ای بودند. به زعم استروس، آمریکا بدون رهبری با اعتقادات راسخ و بدون واهمه از مخالفت‌های بین‌المللی برای مبارزه با هر حکومت ظالمی، هرگز نخواهد توانست آرمان‌های آمریکایی را محقق سازد. این مفهوم به‌خوبی تضاد و بی‌اعتمادی به نهادها و ساختارهای بین‌المللی را بازگو و تبیین می‌سازد. از دید این نظریه‌پرداز، مکتب کمونیسم از آن جهت مورد دشمنی آمریکا بود چون نماد حکومت ظالم و فی‌نفسه شیطانی و اهریمنی بود و ضدیت با کمونیسم در واقع اولین هم‌پیمانی نومحافظه‌کاران را به وجود آورد (Mann, 2004: 25-28). نمایندگی نیروهای الهی در مقابل نیروهای اهریمنی که از جمله سه فصل برشمرده از انگاره‌های دینی در ادبیات تصمیم‌سازان آمریکایی بود، در آرای شخصیت‌های تأثیرگذار حلقه پیرامونی دولت بوش قابل احصاء و درک است.

پروتستان‌های محافظه‌کار پیرو مکتب انجیلی برای ایفای نقش در حکومت و تاثیرگذاری بر سیاست‌گذاری‌های دولت آمریکا، نهادهای آموزشی و تحقیقاتی خود را نیز در ایالات متحده تأسیس و فعال کرده‌اند. در حوزه تحقیق و پژوهش، راست مسیحی دو کانون اندیشه یا مؤسسه مطالعاتی بزرگ آمریکا، بنیاد هریتیج و مؤسسه آمریکایی اینترپرایز را در اختیار دارد. مؤسسه آمریکایی اینترپرایز، قدیمی‌ترین و بانفوذترین کانون اندیشه محافظه‌کاران پروتستان به حساب می‌آید. به زعم بسیاری، سیاست‌گذاری مؤسسه اینترپرایز، قوه محرکه اصلی دولت بوش در سیاست‌گذاری حمله به عراق بود که بسیاری از محققان این مؤسسه در دولت بوش نیز حضور داشتند (Kaplan, 2005: 64). بنیاد هریتیج که در سال ۱۹۷۳ توسط رهبر گروه راست مسیحی، پائول ویریچ<sup>۲</sup>، تأسیس شد، رسالتی کاملاً روشن و مبنی‌بر تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری‌های دولت آمریکا دارد. برخلاف مؤسسه اینترپرایز که عمدتاً یافته‌های تحقیقات رسمی خود را ارائه می‌کند، بنیاد هریتیج به صورت تهاجمی تلاش دارد تا تحت عنوان بینش نومحافظه‌کاری

1. Leo Strauss.  
2. Paul Weyrich.

و به منظور تأثیرگذاری بر فرآیند تصمیم‌سازی در ساختار سیاست‌گذاری آمریکا فعالیت کند (Laurent, 2004: 3). در حوزه آموزشی نیز رهبران بزرگی از راست مسیحی، شخصیت‌هایی همچون جری فالویل<sup>۱</sup> و پت رابرتسون<sup>۲</sup>، دانشگاه‌هایی را برای ارتقای سطح تحصیلی و اجتماعی مسیحیان محافظه‌کار پروتستان تأسیس کردند. کالج پاتریک‌هنری ایالت ویرجینیا<sup>۳</sup> از جمله این دانشگاه‌ها است. این کالج به منظور تربیت و آماده‌سازی مسیحیان محافظه‌کار برای رهبری آمریکا، آشکارا در تلاش است تا پیوندی مستقیم بین سیاست و دین برقرار سازد (Patrick Henry College, 2006).

### ارزیابی و نتیجه‌گیری

استقلال و آزادسازی آمریکا از یوغ استعمار انگلستان در قرن هیجدهم و نهادینه‌کردن نظام لیبرال دموکراسی در قالب نهادهای حکومتی برای اولین بار، مفاهیمی هستند که آمریکاییان را بر آن داشته تا به نوعی به حس یگانگی، برتری<sup>۴</sup> و منحصربودن دست یابند. وسعت سرزمینی، وفور منابع طبیعی و پیشرفت‌های علمی و شرایط مساعد بین‌المللی که به مرور زمان منجر به زایش آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت شد، عوامل دیگری هستند که این حس را تقویت و تعمیق نموده است. جیمز روارک نویسنده کتاب «وعده آمریکایی» در مقام تبیین این حس برتری‌جویی و یگانگی عنوان می‌دارد: «بیشتر آمریکاییان معتقد هستند که تفوق تاریخی و نهادهای سیاسی آمریکا به آن‌ها حقی خدادادی ارزانی داشته تا تمدن خود را به سرتاسر قاره آمریکا و جهان گسترش دهند» (Roark, 2005: 128). در سال ۱۸۴۵ شاهد آن هستیم که این حس در نوشتار خبرنگار مشهور نیویورکی (جان سولیوان) در قالب «سرنوشت معلوم»<sup>۵</sup> بازتولید می‌شود و سرنوشت معلوم آمریکا بر توسعه به سمت غرب و تصاحب سرزمین‌های وسیع ایالت‌های تگزاس، نیومکزیکو، اورگن، کالیفرنیا، آریزونا، نوادا می‌شود. لذا مؤلفه‌های برگزیدگی، یگانگی، تفوق و رسالت، ریشه در تاریخ آمریکا داشته و قدمت آن با ورود اولین ساکنین سفید این قاره پیوند خورده است. مؤلفه‌های فوق همگی با تفاسیر و برداشت‌هایی از دین مسیحیت نوعی درهم آمیختگی پیدا کرده و از آنجا که این مؤلفه‌ها

- 
1. Jerry Falwell.
  2. Pat Robertson.
  3. Patrick Henry College of Purcellville Virginia.
  4. Superiority.
  5. Manifest Destiny.

نمی‌توانند از سوی نوع بشر به بشری دیگر اعطا شوند؛ ریشه فلسفی خود را در ماوراءالطبیعه و الهیات جستجو می‌کنند و پیوندی دوجانبه بین آن‌ها رقم می‌خورد. از طرفی شاهد آن هستیم انگاره‌های دینی عموماً در مقاطعی از تاریخ امریکا در ادبیات سیاسی دولتمردان و زمامداران آمریکایی نمایان می‌شود که مقاطع سرنوشت‌سازی از تاریخ این کشور هستند و مستلزم وقوع جنگ، توسعه سرزمینی، مبارزه با تروریسم و غیره است و قربانی شدن شهروندان آمریکایی و شهروندان دول دیگر از الزامات آن است. لذا در تبیین و توجیه این تصمیمات سخت در عرصه سیاست خارجی امریکا، زمامداران با استعانت از این مؤلفه‌های تاریخی-دینی به‌رغم سکولار بودن ساختار سیاسی بهره می‌برند، تا هم تصمیمات را به لحاظ روان‌شناختی راحت‌تر اتخاذ کرده و هم مجریان با روحیه بهتر و با توسل به این اهداف آغشته به ماوراءالطبیعه، این تصمیمات را عملیاتی و به اجرا درآورند. انگاره‌های اعتقادی تاحدودی در تبیین تصمیمات دشوار و سرنوشت‌ساز در عرصه سیاست خارجی ایالات متحده معنا پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر، این انگاره‌های دینی نیستند که سیاست خارجی ایالات متحده را شکل می‌دهند، بلکه انگاره‌های اعتقادی منبعث از عبارات انجیل به مثابه یک تسهیل‌کننده به کمک سیاست خارجی می‌آیند و آن را تبیین و توضیح می‌دهند. منافع ملی احصاء‌شده از فرآیند و چرخه عموماً سکولار کشور ملاک عمل بوده و انگاره‌های اعتقادی تسهیل‌کننده اجرای این تصمیمات هستند.

شخصیت یا شخصیت تصمیم‌ساز در شمار عوامل تأثیرگذار بر فرآیند سیاست‌گذاری خارجی آمده است. لذا انگاره‌های اعتقادی، عمق و نفوذ متفاوت و غیریکسانی در شخصیت‌های تصمیم‌ساز ایالات متحده داشته است. هر چه شخصیت‌ها بیشتر مطلع و تحت تأثیر عقبه تاریخی و اجتماعی ایالات متحده بوده‌اند، ظهور و بروز این فرهنگ دینی در نحوه تصمیم‌گیری آن‌ها نمود متفاوتی داشته است. در نتیجه چنانچه شخصیت تصمیم‌ساز، این پندارها را واقعی انگاشته و نه به عنوان ابزاری سیاسی از آن‌ها بهره‌جویی نکرده باشد، در مقام تصمیم‌سازی، مصمم‌تر و جدی‌تر عمل کرده است. از همین‌روست که مخالفت با سازمان ملل، رویه‌های یک‌جانبه‌گرایی و مسئولیت‌ جهانی در عرصه روابط بین‌الملل توسط نومحافظه‌کارانی مطرح می‌شود که روابط بسیار نزدیکی با راست مسیحی دارند. چنانچه رویکردهای یک‌جانبه‌گرایانه برخی از دولت‌های آمریکا را از دریچه بینش مسیحیان اونجلیکال مورد کنکاش قرار دهیم، به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد که چگونه انگاره‌های اعتقادی به حوزه هدف‌گذاری‌های سیاسی ورود می‌کنند. در باور عقیدتی اونجلیکال‌ها برای آخرالزمان دو نشانه وجود دارد: اولین نشان رجعت یهودیان به سرزمین‌های مقدس و دومین نشان ویرانی و تجدید بنای شهر

گناه‌آلود بابل است (Kaplan, 2005: 31). از دید این گروه و پیروان سیاسی آنها، اولین نشانه با تأسیس رژیم صهیونیستی و اشغال سرزمین فلسطین محقق شده است و جالب توجه این که به لحاظ جغرافیایی شهر کهن بابل، کشور عراق امروزی مورد هدف قرار می‌گیرد. محقق ساختن این دو نشان بدون رویه‌های یک‌جانبه‌گرایانه در حمایت حداکثری از رژیم صهیونیستی حتی به قیمت رویارویی با قطعنامه‌های سازمان ملل و حمله به خاک عراق، امکان‌پذیر نبود. لذا صرف‌نظر از منافع سیاسی و اقتصادی قابل احصاء در حمایت ایالات متحده از اسرائیل و حمله به عراق برای حضور در منطقه خاورمیانه، تأثیر انگاره‌های عقیدتی بر نوع سیاست‌گذاری‌های خارجی آمریکا قابل توجیه است.

در مجموع، می‌توان این گونه استنتاج نمود که انگاره‌های اعتقادی، متأثر و منبعث از تحولات اجتماعی و تاریخی ایالات متحده ریشه در تاریخ و آرای مسیحیان پروتستان دارد. این انگاره‌های دینی برخاسته از تاریخ و تحولات اجتماعی هم به عنوان یک ورودی مستقل، اما فرعی بر نظام سیاست‌گذاری خارجی ایالات متحده آمریکا تأثیر گذاشته و نقش‌آفرینی می‌کند و هم به‌مثابه یک تسهیل‌کننده به یاری فرآیند تصمیم‌گیری نظام سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا می‌آید تا تبیین، توجیه و پذیرش تصمیمات متخذه براساس منافع ملی را تسهیل نماید. در نظام سیاست‌گذاری خارجی ایالات متحده، انگاره‌های اعتقادی یک درونداد به‌شمار می‌رود که در میان دروندادهای دیگر نقش آن بالقوه است که بالفعل شدن آن مستلزم شرایط خاص زمانی و مکانی نخبگان و سیاست‌گذاران از یک سو و توده‌های مردم از سوی دیگر است.

## منابع

۱. جمشیدی، محمد، «راست مسیحی و سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیستم، شماره ۱، (بهار ۱۳۸۵) تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲. حمیدی‌نیا، حسین (۱۳۸۴)، کتاب سبز ایالات متحده آمریکا، چاپ دوم: تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. رشید حفظ‌آباد، موسی، «استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در شرق اروپا»، اندیشکده روابط بین‌الملل، (۱۳۸۸).
۴. شوئل، فرانک ال (۱۳۸۳)، آمریکا چگونه آمریکا شد، تاریخ ایالات متحده آمریکا، ترجمه: ابراهیم صدقیایی، تهران: انتشارات امیر کبیر.

<http://www.irpp.ir/articles/international-policy/post-933.php>

۵. کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷)، منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا، ترجمه: دکتر داود غرایق‌زندی، محمود یزدان‌فام، نادر پورآخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. کگلی، چارلز دبیلو و ویتکف، اوجین آر (۱۳۸۲)، سیاست خارجی آمریکا، الگو و روند، ترجمه: اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۷. لودتکه، لوتراس (۱۳۸۴)، تاریخ ساخته شدن آمریکا: جامعه و فرهنگ ایالات متحده، ترجمه: شهرام ترابی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. ویتکویف، یوجین آر و کورمیک، جیمز ام (۱۹۹۹)، سرچشمه‌های درونی سیاست خارجی آمریکا، ترجمه: جمشید زنگنه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۹. هلال، رضا (۱۳۸۳)، مسیح یهودی و فرجام جهان، ترجمه: قیس زعفرانی، تهران: انتشارات موعود.

1. Babington, D. W, (2008), *Evangelicals in Modern Britain: A History from the 1730s to the 1980s*, London, Unwin.
2. Berggrem, Hason D, and Nichol C Rae (2004), "Mixing Faith and Foreign Policy: The Moral Unilateralism of Presidents Jimmy Carter and Gorge W. Bush", Presented at American Political Science Association.
3. Chandler, Ralph Clarck, (1984), *the Wicked Shall Not Beat Rule: The Fundamentalist Heritage of the New Christian Right*, Mercer, University Press.
4. Clarck, Ralph (1984), *the Wicked shall not Bear Rule: the Fundamentalist Heritage of the New Christian Right*, Mereer University Press.
5. Hanson, David J, (2008), *Dry Counties: Alcohol Problems and Solutions*, New York, James Dankham Publishing.
6. Judis, John B, (2005), "The Influence of Religion on U.S. Foreign Policy", *Carnegie Endowment for International Peace*, March.p 5, 7.
7. Kagan Robert, Kristol William, "Toward a Neo-Reaganite Foreign Policy", *Foreign Affairs*, 75, No. 4. (1996).
8. Kaplan, Esther, (2005), *With God on Their Side: George W. Bush and the Christian Right*, New York, New Press.
9. Kougentakis, Alexandra, (2007), *How the Influence of Religion Makes the Foreign Policy of the Bush Administration Revolutionary and How This Affected Our Relations with European Allies*, USA, University of Pennsylvania Publication.
10. Laurent, Eric, (2004), *Bush's Secret World*, New York, Williston, Polity Press.
11. Livingstone, Elizabeth A, (2005), *the Oxford Dictionary of the Christian Church*, UK, Oxford University Press.
12. Mann, James, (2004), *Rise of The Vulcans*, New York, Viking Publication.
13. Marsden, George, (1995), *Reforming Fundamentalism: Fuller Seminary and the New Evangelicalism*, Michigan, Erdmans Publishing Co.

14. Mead, Walter Russel, "Religion and US Foreign Policy: God's Country", *Foreign Affairs*, Volume 85, Number 5, (September/October, 2005).
15. North Carolina State Constitution, Section 8, Disqualifications for office, <<http://www.ncga.state.nc.us/legislatuion/constitution/articale6.html>>
16. Noll, Mark A, (2004), *The Rise of Evangelicalism: the Age of Edwards, Whitefield and the Wesley's*, Inter-Varsity.
17. Phillips, Kevin, (2006), *American Theocracy: The Peril and Politics of Radical Religion, Oil, and Borrowed Money in the 21<sup>st</sup> Century*, New York, Viking Publications.
18. Roark ,James L, et ul, (2005), *The American Promise: A Compact History of United States*, Two Volume, 98765, United States, Boston, R.R. Donnelley & Sons Company.
19. Roosevelt, Franklin, State of Union Address, January 6, 1942, <<http://www.usa-presidents.info/union/fdr-9.html> >
20. Scott, Kerney, (2006), "Religion and US Foreign Policy: Two Presidents and Two Perspectives", United States Military Academy. <<http://www.thepresidency.org/storage/documents/vaster/scott>>
21. Sider, Ronald J. and Knippas, Diane, (2005), *Toward an Evangelical Public Policy: Political Strategies for the Health of the Nation*, Grand Rapids, Baker Books.
22. Sparks, Jared, (1838), *The Writings of George Washington*, USA, Boston, Ferdinand Andrews Publisher.
23. State of Arkansas, Constitution, Section 19, Miscellaneous Provisions, Atheists Disqualified from Holding Office or Testifying as Witness, <<http://www.arkleg.state.ar.us/assembly/Summary/ArkansasConstitution1874.pdf>>
24. Statement of Mission and Vision, Patrick Henry College, 18 December 2006. <<http://www.phc.edu/about/mission.asp>>
25. Waldman, Steven, (2004), "Heaven Sent: Does God endorse George Bush?", *Slate*, faith-based, Religion, [spirituality, and sacrilege](http://www.slate.com/id/2106590/), <<http://www.slate.com/id/2106590/>>